

صف‌آرایی جدید در خاورمیانه

دوستان قدیم و اتحادهای جدید
عربستان سعودی، اسرائیل، ترکیه، و ایران

استیون کینزر

(استاد دانشگاه و نویسنده کتاب همه آدمهای شاه)

ترجمه عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی

نشر پیکان

تهران، ۱۳۹۲

سرشناسه:	کینزر، استیون	Kinzer, Stephen
عنوان و نام پدیدآور:	صف‌آرایی جدید در خاورمیانه دوستان قدیم و اتحادهای جدید عربستان سعودی، اسرائیل، ترکیه، و ایران / استیون کینزر؛ ترجمه عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی.	
مشخصات نشر:	تهران: پیکان، ۱۳۹۰.	
مشخصات ظاهری:	۳۸۰ ص.: مصور؛ ۱۴ × ۲۱ سن م.	
شابک:	978-964-328-781-8	
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا	Reset Middle East:
یادداشت:	عنوان اصلی:	old friends and new alliances: Saudi Arabia, Israel, Turkey, Iran.
موضوع:	ایالات متحده - روابط خارجی - خاورمیانه	
موضوع:	خاورمیانه - روابط خارجی - ایالات متحده	
شناسه افزوده:	مهدوی، عبدالرضا هوشنگ، ۱۳۰۹ -، مترجم	
رده‌بندی کنگره:	۱۳۹۰ ک ۹۴ الف / DS ۶۳/۲	
رده‌بندی دیویی:	۳۲۷/۷۳۰۵۶	
شماره کتابشناسی ملی:	۲۷۱۶۵۲۲	



صف‌آرایی جدید در خاورمیانه

RESET MIDDLE EAST

I. B. Tauris, London, New York, 2011

Stephen Kinzer

Ardeshir.Tabrizi@yahoo.com

استیون کینزر

مترجم: عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی

ویراستار: اردشیر تبریزی

آماده‌سازی و اجرا: دایره تولید نشر پایکان، فهیمه محبی‌زنگنه

ناظر فنی چاپ: هومن علمی کتابفروش

حروفچین و صفحه‌آرا: مهین ولوی

چاپ و صحافی: چاپخانه نشر پایکان

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۲

تیراژ: ۱۱۰۰

بها: ۱۸/۰۰۰ تومان

حق چاپ و نشر این اثر برای نشر پایکان محفوظ است.

نشر و پخش: شریعتی، شهید دستگردی (ظفر)، نفت شمالی، خیابان دهم، کوچه سینا، پلاک ۶

تلفن ۲۶۴۱۱۰۰۹ و دورنگار: ۲۶۴۱۱۱۹۷

www.paykanpress.ir

فهرست

درباره نویسنده و کتاب	۱
پیشگفتار	۷
مقدمه	۱۳

بخش یکم: برای مردم، بدرغم مردم

۱. جان و روح واقعی نمایش	۳۹
۲. خداحافظ رؤیاها و سایه‌ها	۶۱
۳. ما چاره‌ای جز جبران عقب ماندگی نداریم	۱۱۱

بخش دوم: نام ما پر افتخار نبوده است

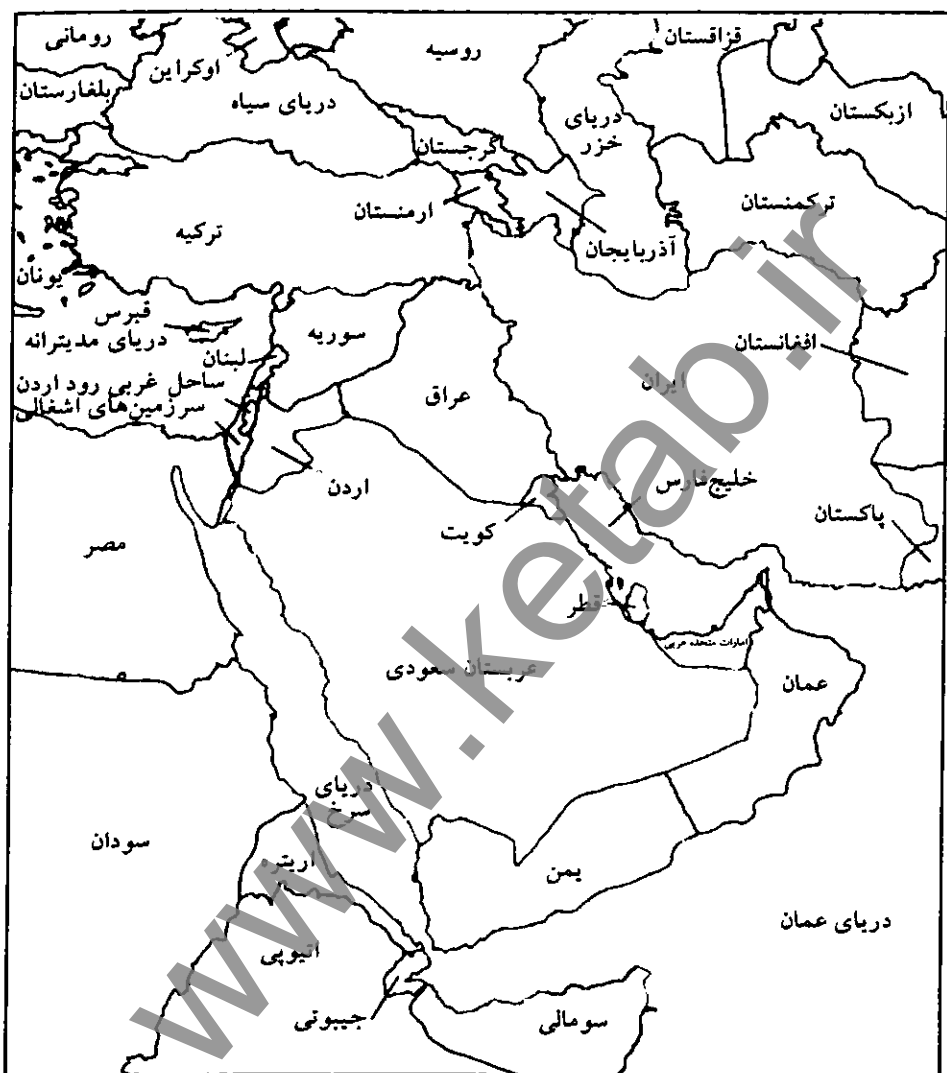
۴. نابغه سرگیجه‌آور	۱۵۹
۵. مفسدین فی الارض	۲۱۸

بخش سوم: شما خیلی دور هستید

۶. مردک کله طاس حرام زاده، تو برنده شدی!	۲۵۹
۷. روابط عمیقاً درهم تنیده	۳۱۲

بخش چهارم: دری که به فراخی گشوده است

۸. جایی که همه به یکدیگر می پیوندند	۳۴۱
کتابشناسی	۳۷۵



نقشه خاورمیانه

مقدمه ناشر

بیش از شش دهه است که ایالات متحد امریکا به عنوان وارث امپراتوری‌های کهن استعماری و سیاست‌هایی را در منطقه خاورمیانه دنبال می‌کند که ناکارآمدی آن تاکنون بارها به اثبات رسیده است.

اساس این سیاست، پشتیبانی بی‌قید و شرط از رژیم صهیونیستی، تقویت حکومت‌های وابسته به غرب مانند رژیم شاه، آل سعود و شیخ‌نشین‌های حاشیه خلیج فارس بوده و هست. وقوع انقلاب اسلامی ناکارآمدی این سیاست را به روشنی نشان داد و حتی در خود امریکا بسیاری را به انتقاد از این سیاست واداشت.

استیون کینزر خبرنگار نیویورک تایمز و نویسنده کتاب پرفروش همه آدم‌های شاه یکی از این منتقدان جدی سیاست خاورمیانه‌ای امریکا است که در این کتاب مبانی این سیاست را مورد نقد قرار داده و دولت امریکا را به تجدیدنظر در این مورد فرامی‌خواند. کینزر به روشنی نشان می‌دهد که پشتیبانی بی‌قید و شرط از رژیم صهیونیستی و سیاست نزدیکی به آل سعود چه هزینه‌های سنگینی را به دولت امریکا تحمیل کرده و هر دو حزب دمکرات و جمهوریخواه را به بازبینی مجدد این سیاست فرامی‌خواند.

بدیهی است که مطالب مندرج در کتاب، نقطه نظرهای نویسنده بوده و براساس دیدگاه یک صاحب نظر امریکایی، که به نقد سیاست ناکارآمد دولت خود پرداخته، نوشته شده است و در بسیاری از موارد با مواضع ملت مسلمان ایران مطابقت ندارد. مثلاً نویسنده در موارد مختلف موجودیت غیرقانونی صهیونیستی را بر اساس نگاه خود دولت اسرائیل نامیده که جهت حفظ امانت در ترجمه، همین اصطلاح در متن کتاب آمده است و این به معنی پذیرش این رژیم غاصب به عنوان یک دولت قانونی نیست.

www.ketab.ir

درباره نویسنده و کتاب

استیون کینزر نویسنده کتاب های پرفروش همه آدمهای شاه و هلال ماه و ستاره است. او که خبرنگار خارجی بوده و به دریافت جوایزی نایل شده بود مدتی به عنوان رئیس نمایندگی روزنامه نیویورک تایمز در ترکیه خدمت کرد. سپس به ایالات متحد برگشت و در دانشگاه بوستون به تدریس روابط بین المللی پرداخت. کینزر در حال حاضر با نشریه نقد کتاب نیویورک تایمز همکاری می کند و در روزنامه گاردین چاپ لندن ستون تفسیر رویدادهای جهانی را می نویسد.

کینزر یک هدف جدید و رادیکال را در منطقه خاورمیانه به ایالات متحد پیشنهاد می کند. استدلال می کند ایالات متحد نیاز دارد ایران و ترکیه را با خود شریک سازد تا یک «مثلث نیرومند» ایجاد کند که تلاش های آن فرهنگ دموکراسی را گسترش دهد و با افراط گرایی مبارزه کند. اتحاد امریکا، ایران و ترکیه پیشنهادی کینزر برنامه ای درازمدت است و فکر آن زمینه مساعدی در تاریخ معاصر منطقه دارد. کینزر ثابت می کند که ایران و ترکیه برخلاف دیگر کشورهای منطقه، دست کم یک قرن تجربه در

تلاش در راه آزادی سیاسی دارند و برخی از ارزش‌های اساسی را با ایالات متحد تقسیم می‌کنند.

نشریه مسائل خارجی

از آن‌جایی که به شنیدن اخبار ناگوار از خاورمیانه عادت کرده‌ایم، پذیرفتن پیشنهادات کینزر اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. او پیشنهاد می‌کند که لزومی نیست وضع موجود حفظ شود و اتحادهای قدیمی همچنان ادامه یابد ولی آیا کسی می‌تواند نظرات منطقی او را که براساس سوابق تاریخی است شنود و خود را به ناشنوایی بزند؟

شیکاگو تایمز

کینزر یک روایت تاریخی و یک استدلال جدید مطرح کرده است. سبک نویسندگی او سرزنده و قاطع است. یک داستان غم‌انگیز و پرجاذبه را به شکل شرح حوادث درآورده و درعین حال متناوباً از اشخاص و کشورها نام برده است. می‌توان امیدوار بود که این کتاب حلقه مفقوده‌ای باشد که یک بحث جدی دربارهٔ دوستان و دشمنان امریکا را آغاز کند.

نشریه مسائل خارجی

یک نظریه بدیهی و ناراحت‌کننده و یک راه‌حل خیالی برای شکستن بن‌بست خاورمیانه.

نشریه سیرکوس

کتاب کینزر در وهلهٔ نخست انتقادی جدی از سیاست خارجی امریکا و

خلاصه‌ای هیجان‌انگیز و قانع‌کننده از تاریخ معاصر ترکیه، ایران، عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی به نظر می‌رسد. کینزر خبرنگار سابق نیویورک تایمز و بوستون گلوب بوده و استاد داستان‌سرایی است، نقشی که شخصیت‌های او را از صفحات کتاب بیرون می‌برد و حیات می‌بخشد. کینزر یک پیشنهاد الزام‌آور می‌کند: راه صلح در خاورمیانه از آنکارا و تهران می‌گذرد نه از بیت‌المقدس و ریاض.

ن. پ. ر

اطلاعات عمیق استیون کینزر درباره خاورمیانه، سبک نویسندگی قابل فهم و افکار تازه او در این کتاب متبلور شده است. او ترکیه را کشوری کلیدی در منطقه و جهان می‌داند و پیشنهاد راه‌های جدید مبتکرانه در معامله با عربستان سعودی و ایران می‌کند و از ایالات متحد می‌خواهد نقشی قاطع‌تر و مصمم‌تر درباره صلح اعراب و رژیم صهیونیستی در پیش بگیرد. چشم‌انداز تاریخی و تحلیل سیاسی قاطع کینزر، کتاب او را تبدیل به یک منبع اطلاعاتی برای کارشناسان و مبتدیان به طور یکسان کرده است.

توماس پیکرینگ سفیر سابق آمریکا در سازمان

ملل متحد و معاون سیاسی وزارت خارجه

استیون کینزر استدلال می‌کند که سیاست‌های ضدونقیض آمریکا در خاورمیانه باعث رشته‌ای از فجایع شده است. او با حرارت رویدادهای غم‌انگیز تاریخی و شخصیت‌هایی که آمریکا را به این تنگناها کشانده‌اند شرح می‌دهد و استدلال می‌کند که باید واقع‌بینی جدیدی درباره ترقی سریع ایران و ترکیه به مقام ابرقدرت منطقه‌ای به کار برده شود و

توافق‌های غیرعملی قرن بیستم کنار گذاشته شود. خواندن این کتاب برای هرکسی که نگران آینده ایالات متحد و خاورمیانه باشد، ضروری است.

جوان کول استاد تاریخ دانشگاه میشیگان
و نویسنده کتاب درگیر کردن جهان اسلام

آیا ایالات متحد در خاورمیانه به جز گزینه‌های ناگوار چیزی برای عرضه کردن دارد؟ استیون کینزر می‌گوید اگر رهبران امریکا فضای جنگ سرد را ترک گویند و به جای آن فرصت‌هایی را که در برابر دیدگانشان قرار دارد برگزینند، پاسخ این سؤال مثبت خواهد بود. کینزر افکار بزرگ را با صدای گیرا و بحث‌انگیز یک قصه گو تشریح می‌کند و فهم متعارف را با منطقی‌ترین لحن به چالش می‌گیرد. ولی خواننده باید بر حذر باشد: او شما را به فکر وامی‌دارد و شما ممکن است در آینده منطقه خاورمیانه را به همان شکلی که می‌دیدید، نبینید.

گاری سیک استاد و پژوهشگر ارشد دانشگاه
کلمبیا و نویسنده کتاب همه چیز فرومی‌ریزد

روایتی پرهیجان که به دیوانگی دایمی غربی‌ها، به ویژه سیاست امریکا در خاورمیانه تأکید دارد. درس تاریخ باگزندگی و واقعیت عینی است. با این همه استیون کینزر دلایلی برای امیدواری می‌بیند: امکان تغییر در سیاست امریکا وجود دارد، مشروط بر اینکه فرصت را از دست ندهیم.

آندرو بیسویچ نویسنده کتاب محدوده‌های
قدرت: پایان استثنایی بودن امریکا.

من این کتاب را خواندم و دوباره مرور کردم. آفرین بر نویسنده‌ای که با رویکردی تازه به مسئله خاورمیانه پرداخته است. حتی اشخاص باسابقه و باتجربه می‌توانند از صفحات روان، بموقع و هیجان‌انگیز این کتاب چیزهایی بیاموزند.

کارل مایر نویسنده مشترک کتاب مسابقه سایه‌ها و پادشاه‌سازان: بازسازی خاورمیانه جدید.

«ایالات متحد آمریکا برای تغییر و تحول سیاست خود در خاورمیانه باید افرادی جدید و آگاه را برگزیند؛ این پیام اصلی کتاب جدید استیون کینزر استاد دانشگاه امریکایی است.»

مجله اکونومیست، چاپ لندن

پیشگفتار

در سال‌های اخیر، خاورمیانه، عمدتاً به خاطر تهدیدها و بی‌ثباتی کشورهای منطقه و مناطق پیرامونی آن، تبدیل به مکانی ترسناک شده است. قدرت‌های خارجی مایل اند منافع خود را در این منطقه به پیش ببرند ولی سیاست‌های آنان به جای تخفیف بحران‌ها به تشدید آن‌ها می‌پردازد.

آنچه کشورهای خارجی در بی‌ثبات‌ترین منطقه جهان به عمل می‌آورند، به هیچ رو کارساز نیست، زیرا آنان برای حل مسائل جدید طرز فکر قدیمی را به کار می‌برند. درحالی‌که تنها اندیشه‌های جدید و بزرگ - طرز فکر راهبردی در مورد صف‌آرایی جدید در خاورمیانه و نقش جهانی و خارجی آن - می‌تواند تغییرات واقعی به وجود آورد. لیکن دولت‌های غربی در سیاست دست و پاگیر و خفقان‌آوری به دام افتاده‌اند که به دلایل گوناگون از شتاب تاریخ آغاز شده و تا خمودگی دیوان‌سالاری و قدرت یافتن گروه‌های فشار سیاسی ادامه یافته است و خود را ناتوان در برداشتن گام‌های بزرگی که برای برقراری صلح ضروری است نشان داده‌اند.

با این همه مقدر نشده است که این منطقه پراشوب تا ابد جایگاه حکومت‌های ارتجاعی، فساد ناشی از درآمد نفت و نفرت مذهبی باشد. رویکردهای بدیل - بازنگری در رویکرد غرب - امیدهای فراوانی در بر دارد. احتمال می‌رود هنوز سیاست‌گزاران پایتخت‌های غربی آماده پذیرفتن چنین طرز فکری نباشند، ولی در واشینگتن و دیگر پایتخت‌های غربی اعتراف روبه‌رشدی پدیدار شده که الگوی جنگ سرد، بیش از این در خاورمیانه کارساز نیست.

من این موضوع را پس از ایراد سخنرانی در واشینگتن درباره فکری که در این کتاب مطرح شده است کشف کردم. پس از آنکه سخنرانی به پایان رسید، یکی از دستیاران کاخ سفید که در زمینه مسائل امنیت ملی فعالیت می‌کند با من تماس گرفت و گفت: «بیشتر ما با نکته‌ای که اظهار داشتید موافقیم. می‌دانیم که سیاست خاورمیانه‌ای ما دیگر کارساز نیست. و اگر مایلیم همه چیز تغییر کند نیاز به رویکردی کاملاً متفاوت داریم. ولی هنوز پاسخ دو پرسش را نیافته‌ایم: رویکرد جدید چه خواهد بود و چگونه خواهیم توانست آن را به رأی‌دهندگان امریکایی بقبولانیم.»

کتابی که در دست دارید با این فرضیه آغاز می‌شود که غرب نیاز به رویکردی تازه با خاورمیانه دارد و با پیشنهاد اینکه یک جنبه از رویکرد تازه پیدا کردن شرکایی در منطقه است که در ارزش‌های غربی و هدف‌های راهبردی سهیم باشند ادامه می‌یابد و نتیجه‌گیری می‌کند که دو نامزد اصلی این مشارکت ترکیه و ایران می‌باشند.

قبولاندن این فکر که ترکیه شریک درازمدت غرب بوده و هست آسان است. ترکیه بیش از نیم قرن عضو سازمان پیمان آتلانتیک شمالی - ناتو - بوده و دموکرات‌ترین کشور مسلمان است. ترکیه الگوی دموکراسی

سرمایه‌داری برای دیگر کشورهای مسلمان به استثنای بنیادگرایان اسلامی است.

قبولاندن ایران به عنوان شریک دشوارتر است، زیرا غربی‌ها با این فکر خو گرفتند که ایران یک دولت یاغی خطرناک و یکی از پایه‌های «محور شرارت» است. این‌گونه طرز فکر این واقعیت را پنهان می‌سازد که جامعه ایران بیش از برخی کشورهای به اصطلاح متحد امریکا مانند پاکستان و عربستان سعودی، بسیار نزدیک‌تر به دموکراسی غربی است. افزون بر آن منافع راهبردی غرب بسیار نزدیک‌تر به ایران است تا پاکستان یا عربستان سعودی. این موضوع هنگامی آشکار می‌شود که به جای فضای احساساتی که سراسر خاورمیانه را فراگرفته است، تحلیلی خونسردانه به عمل آید.

لیکن این کتاب واقعاً دربارهٔ سیاست نیست. داستانی تکان‌دهنده است که بازیکنان آن را که جرئت کرده‌اند تاریخ بسازند، معرفی می‌کند. بیشتر فصل‌های داستان بر زندگی در ترکیه و ایران در قرن گذشته متمرکز است و نشان می‌دهد چرا و چگونه کشورهای مزبور به سوی دموکراسی چرخش کردند در حالی که بیشتر کشورهای مسلمان در دام رخوت و استبداد باقی ماندند. داستانی پر حادثه است. یکی از داستان‌هایی است که نسل کنونی آگاهی ناچیزی از آن دارد.

افزون بر توصیف تاریخ دو کشوری که احتمال دارد روزی شریک در ترتیبات امنیتی منطقه و در نتیجه تبدیل به متحدان غرب شوند، صف‌آرایی جدید در خاورمیانه شرح می‌دهد که چگونه در طول قرن بیستم رژیم صهیونیستی و عربستان سعودی تبدیل به متحدان اصلی غرب شدند. این چهار کشور - اسرائیل و عربستان سعودی که دوستان قدیمی به

شمار می‌روند و ترکیه و ایران که متحدان جدید و بالقوهٔ امریکا هستند — نقش مهمی نه تنها در آیندهٔ این منطقه بلکه در جهان ایفا خواهند کرد. اما این تغییر و تحول بیشتر بستگی به رفتار قدرت‌های خارجی با آنان دارد. آنان باید موازنه را حفظ کنند، با آنان صمیمانه همکاری کنند و هنگام ضرورت به آن‌ها فشار بیاورند.

جهان غرب بدون همکاری ایران به هیچ‌یک از اهداف خود در خاورمیانهٔ بزرگ نخواهد رسید: نابودی القاعده، استقرار ثبات در عراق، حل اختلاف اعراب و رژیم صهیونیستی، پایان دادن به خشونت‌های فرقه‌ای در لبنان، آرامش در افغانستان، ادغام گروه‌های ستیزه‌جو در سیاست‌های مسالمت‌آمیز، کاهش تنش دربارهٔ سلاح‌های هسته‌ای... لیکن به خوبی آشکار است که مسائل مزبور را می‌توان بدون همکاری رژیم صهیونیستی حل کرد.

احتمال دارد رفتار خصمانه مانند تنبیه، تحریم و منزوی ساختن دربارهٔ ایران و رژیم صهیونیستی به احساسات جهانی پاسخ دهد ولی نخواهد توانست دستیابی به صلح را پیش ببرد. تنها یک نظام امنیت منطقه‌ای جدید می‌تواند خاورمیانه را آرام سازد و این مهم بدون مشارکت فعالانهٔ ایران و رژیم صهیونیستی مقدور نخواهد بود. خارج کردن این دو کشور از انزوا و وارد کردن آن دو به روند صلح جهانی — یعنی تشویق دو کشور به اتخاذ سیاستی معتدل‌تر — شرط لازم در برقراری صلح است. پشتیبانی بی‌قید و شرط از آنان ثمربخش‌تر از مخالفت بی‌چون و چرا نخواهد بود.

امریکاییان عادت کرده‌اند خاورمیانه را فاجعه‌ای غلتان ببینند، زیرا هر روز تصاویری از قتل و کشتار و زنانی که مورد تجاوز جنسی قرار

گرفته‌اند در صفحات روزنامه‌ها به نظرشان می‌رسد: حماس، حزب‌الله، موساد، القاعده، مذهب‌یون متعصب، گاردهای انقلابی، مهاجرنشین‌های یهودی، کشتارهای هدفمند، یورش‌های پی‌درپی، بمب‌اندازی‌های انتحاری و مواد منفجره دست‌ساز... با وجود این به رغم سنگدلی و آشوبی که خاورمیانه بزرگ را رنجور ساخته است اگر بتوانیم فکر خود را بازکنیم، گزینه‌های مثبتی خواهیم یافت.

www.ketab.ir

www.ketab.ir

مقدمه

درحالی که آفتاب سحرگامی آسمان تبریز قحطی زده را روشن می کند، صف پراکنده شاگرد مدرسه های وحشت زده، مجهز به تفنگ و نارنجک های دست ساز، سینه مال در کوچه های شهر باستانی به پیش می رود. بسیاری از این جوانان، پس از ماه ها محاصره، از گرسنگی ضعیف شده اند - با وجود این می دانند پیشگامان تلاش ایران در استقرار دموکراسی هستند. مهم تر از هر چیز آنان از مردی الهام گرفته اند که در آن صبح زود به دنبالش می رفتند. او همانند دیگر رهبران چریک، افسری جسور، راهزنی که تبدیل به میهن پرست شده یا محصول خط طولانی جنگجویان ایرانی نیست. به جای آن یک انقلابی نامنتظر در این سرزمین مغرور و باستانی سر بلند کرده است: یک معلم مدرسه بیست و چهار ساله اهل نبراسکا به نام هوارد باسکرویل!¹

1. Howard Baskerville: Mark F. Bernstein, "An American Hero in Iran," *princeton Alumni Weekly*, May 9, 2007; Robert D. Burgener, "Iran's American Martyr," *The Iranian*, August 31, 1998; S. R. Shafagh, *Howard*

لیکن نه چهره الهام‌بخش رهبر و نه نسیم روح‌بخش سحرگاهی که از کوه‌های مجاور سهند می‌وزد کافی نیست این پسر بچه‌ها و نوجوانان را قانع کند که این روز ۲۰ آوریل ۱۹۰۹ روز شهادت آنان است. در نخستین ساعت روز، در حدود یکصد نفر باسکرویل را دنبال کرده‌اند. یک ساعت بعد، هنگامی که ستون شاگرد مدرسه‌ها به حصار شهر نزدیک می‌شود، بیش از ده دوازده نفر باقی نمانده‌اند. با وجود این باسکرویل با عزم راسخ به پیش می‌رود.

میهن‌پرستان تبریز در برابر ضدانقلاب که هدفش نابودی دموکراسی نوپای ایران و بازگشت سلطنت فاسد و منحط قاجاریان است مقاومت می‌کردند. نیروهای سلطنت‌طلب شهر سرکش را محاصره کرده بودند. محاصره به طرز وحشتناکی مؤثر بوده است. هر روز گرسنگی و بیماری مردم را می‌کشت و بسیاری از زندگان به خوردن علف تنزل کرده بودند. اگر کسی به نحوی می‌توانست خط محاصره را بشکافد و به نزدیک‌ترین روستا برسد و با غذا و دارو برگردد، اهالی تبریز می‌توانستند زنده بمانند و به مقاومت ادامه دهند. باسکرویل داوطلب شده بود این تلاش را بکند. قبل از حرکت یکی از دوستان امریکایی باسکرویل به او التماس کرده بود: «مواظب خودت باش. می‌دانی که متعلق به خودت نیستی!» باسکرویل پاسخ داده بود: «نه، من به ایران تعلق دارم.» او در نورث پلات در مرغزارهای نبراسکا به دنیا آمده و در شهر

بلاک هیلز در داکوتای جنوبی بزرگ شده بود و پدر و پدر بزرگش کشیش کلیسای پرسبیتی بودند. در دوران نوجوانی به اندازه‌ای دین‌دار، باهوش و درس‌خوان بود که اجازه ورود به دانشگاه پرینستون را به دست آورد. در دانشگاه به تحصیل در رشته الهیات پرداخت، در سوارکاری از دیگران پیشی گرفت و در ورزش بوکس تا حدودی توفیق یافت. همچنین در دو ماده درسی که وودرو ویلسون رئیس‌جمهور آینده تدریس می‌کرد نام‌نویسی کرد که نام یکی «رویه قضایی» و دیگری «حکومت براساس قانون اساسی» بود. ساختارهای ویلسون شیفتگی او را برای دموکراسی برانگیخته و به‌یادگی کوتاه او شکل بخشیده بود.

باسکرویل پس از آنکه در سال ۱۹۰۷ فارغ‌التحصیل شد، تصمیم گرفت ادامه تحصیل خود را در دانشگاه پرینستون به تعویق افکند و مدتی به عنوان مبلغ مذهبی انجام وظیفه کند. او در پاییز آن سال وارد تبریز شد، شهری با پیشینه تاریخی دوهزارساله، واقع در شمال غربی ایران که گمان می‌رود زادگاه زرتشت پیامبر و بنا بر افسانه‌ها جایگاه باغ عدن بوده است. باسکرویل در تبریز به تدریس تاریخ، هندسه و انگلیسی در کلاس‌های مختلط پرداخت - او اصرار ورزید دختران نیز همانند پسران در کلاس‌هایش در مدرسه یادبود^۱ امریکاییان درس بخوانند. همچنین مربی تنیس و سوارکاری شد و رهبری دانش‌آموزان را در به‌روى صحنه آوردن نمایش تاجر ونیزی شکسپیر بر عهده گرفت و خطبه روز شکرگزاری را با این شعر تکان‌دهنده سر والتر اسکات پایان داد:

۱. در تاریخ معاصر ایران به نام مدرسه مموریال معروف است.

در آنجا مردی با روح مرده نفس می‌کشد
 که هیچ‌گاه به خودش نگفته بود
 «این جا خانه من است، سرزمین اجدادی من است.»

شاگردان باسکرویل این کلمات را دردناک یافته بودند، زیرا ده‌ها سال بود که سرزمین اجدادی آنان، وارث امپراتوری بزرگی که زمانی پادشاهانی مانند کوروش، داریوش و خشایارشا بر آن حکومت می‌کردند به شیوه‌ای نادرست از سوی سلسله‌ای فاسد اداره می‌شد و قدرت‌های حریص بیگانه آن را غارت می‌کردند. در سال ۱۹۰۷ بریتانیا و روسیه قراردادی امضا کرده بودند که ایران را به «مناطق نفوذ» تقسیم می‌کرد. انگلستان بخش جنوبی کشور را به خود اختصاص داد و روسیه بخش شمالی را. در مذاکراتی که منجر به امضای این قرارداد گردید هیچ ایرانی شرکت و حتی از آن اطلاع نداشت.

با این همه، سال‌های آغازین قرن بیستم، دوران جوش و خروش و شورش در امپراتوری‌ها بود. در افریقای جنوبی، بوئرهای تلفات سنگینی به نیروهای انگلیسی وارد ساختند. در روسیه، شورشیان تزار نیکلای دوم را وادار کردند مجلس دوما را بگشاید. جنگ روس و ژاپن با پیروزی ژاپن پایان یافت و این فکر را القا کرد که مقدر نیست اروپاییان برای همیشه بر آسیا چیرگی داشته باشند.

در ایران هیچ‌یک از این رویدادهای تکان‌دهنده از نظرها دور نماند. خشم نسبت به سلسله مطیع قاجار و قدرت‌های بیگانه‌ای که به آنان خدمت می‌کرد، امواج اعتراض را برانگیخت. اعتراض‌های عمومی در

۱۹۰۶ به هدف باورنکردنی خود نایل گردید: انقلاب مشروطه و استقرار رژیم دموکراتیک. مظفرالدین شاه قاجار ناچار شد همانند جان بی‌زمین پادشاه انگلیس در هفت قرن پیش که ماگنا کارتا - منشور کبیر - را امضا کرد، امتیاراتی بدهد. موافقت کرد که مشروطیت اعلام شود، انتخابات برگزار شود و مجلس شورای ملی تأسیس گردد. در قانون اساسی جدید آزادی بیان و آزادی مطبوعات تضمین شد و پادشاهان بدون اجازه مجلس از اخذ وام از بیگانگان منع شدند و کلیه شهروندان در برابر قانون برابر اعلام شدند.

چهل روز پس از آنکه مظفرالدین شاه با اکراه قانون اساسی را امضا کرد - شاید به خاطر اینکه این کار برایش دردناک بود - جهان را بدرود گفت. پسر و جانشینش محمدعلی شاه که یکی از معاصرانش او را «فاسدترین و منحرف‌ترین جرثومه نامردی و شرارت که تاج و تخت ایران را برای چند نسل ننگین ساخته» نامیده است^۱ از دموکراسی جدید نفرت داشت. او که مصمم بود مشروطیت را نابود کند، در ۳ ژوئن ۱۹۰۸ یگان‌های توپخانه را که تحت رهبری فرماندهان روس بودند برای بمباران ساختمانی فرستاد که نشست‌های مجلس شورای ملی تشکیل می‌شد. ده‌ها نماینده مجلس کشته و زخمی شدند.^۲ از سراسر کشور فریادهای اعتراض برخاست ولی شاه با سنگدلی هرچه تمام‌تر آن‌ها را خاموش کرد. تنها شهری که او نتوانست مطیع و مقهور کند تبریز بود که به

1. Morgan Shuster, *The Strangling of Persia: A Record of European Diplomacy and Oriental Intrigue* (London: T. Fisher Unwin, 1912), P. xxi.

2. Hamid Dabashi, *Iran: A People Interrupted* (New York: The New Press, 2007), P. 79.

خاطر جایگاه آن در نزدیکی مرزهای روسیه و ترکیه، دروازه‌ای بود که از طریق آن افکار دموکراتیک به درون کشور راه می‌یافت.

در نخستین ماه‌های ۱۹۰۹، هنگامی که سربازان سلطنت طلب محاصره خود را تکمیل کردند، باسکرویل در تبریز بود. او به طور غریزی به هدف مشروطه‌خواهی کشانده شد و چندین شب را با افواج داوطلب که به کار حمل آذوقه برای مدافعان شهر اشتغال داشتند، سپری کرد. رفته‌رفته باسکرویل به این نتیجه رسید که این‌گونه کارها کافی نیست. خبر امضای قرارداد روس و انگلیس او را خشمگین ساخت و برای شاگردانش سخنرانی‌های آتشینی ایراد کرد که هدف آن سرادودگری وزیر خارجه انگلستان بود و او را چون فردی ریاکار مورد سرزنش قرار داد که در همان هنگامی که از مزایای دموکراسی تعریف می‌کند، از کشتار ایرانیانی که برای دموکراسی مبارزه می‌کنند، پشتیبانی به عمل می‌آورد. یکی از دوستان صمیمی او حسین شریف‌زاده رهبر مقاومت تبریز بود و هنگامی که شریف‌زاده به قتل رسید حشم باسکرویل به اوج خود رسید. وی در بهار ۱۹۰۹ تصمیم گرفت یک نیروی داوطلب گرد آورد و به مدافعان دموکراسی در ایران بپیوندد. در آخرین روز مدرسه به شاگردانش گفت: «من نمی‌توانم از پنجره کلاس شاهد از گرسنگی مردن اهالی این شهر که برای احقاق حقوق خود می‌جنگند باشم.»

چند روز بعد از باسکرویل دعوت شد در مراسم شام به افتخار افسرانی که دفاع از تبریز را رهبری می‌کردند، سخنرانی کند. او در سخنرانی‌اش گفت: «من از جنگ بیزارم، اما جنگی که در راه هدفی بزرگ باشد، مقدس و قابل توجیه است. اکنون که مسئله پایداری و دفاع از آزادی‌های قانونی مطرح است، آماده‌ام جان خود را برای این هدف‌ها

فدا کنم.» حاضران به شدت برایش کف زدند و فریادهای «زنده باد باسکرویل» از هر سو برخاست. او با خواندن سرود مورد علاقه‌اش «میهن من همان کشور شماست» به این احساسات پرشور پاسخ داد.

از آن پس باسکرویل روزها را به آموختن فنون جنگی به شاگردانش و شب‌ها را به مطالعه مقالات دایرةالمعارف درباره چگونگی ساخت نارنجک دستی می پرداخت. این کارها ادوارد داتی کنسول امریکا در تبریز را دچار وحشت می کرد. یک روز داتی در برابر سربازان نوجوان به او گفت: «ناچارم به شما گوشه‌ای بدهم که به عنوان یک شهروند امریکایی حق ندارید در سیاست داخلی این کشور دخالت کنید. شما آمده‌اید که در این جا به عنوان معلم خدمت کنید، نه انقلابی!»

باسکرویل پاسخ داد: «نمی‌توانم در این جا باشم و بابتی تفاوتی شاهد رنج‌های مردمی باشم که برای احقاق حقوقشان می‌جنگند. من شهروند امریکا هستم و به آن افتخار می‌کنم، ولی در عین حال انسان هم هستم.» در شب ۱۹ آوریل ۱۹۰۹ باسکرویل آخرین شام را با عالیجناب ساموئل ویلسون مدیر مدرسه یادبود امریکایی و همسرش آنی صرف کرد. آنی در ایران به دنیا آمده بود و مردم آن را به شدت دوست می‌داشت. زن و شوهر به جای هر مشروبی شیر می‌نوشیدند و درباره اینکه شیر خوردن قبل از عزیمت به میدان جنگ چه قدر سابقه تاریخی دارد شوخی می‌کردند. چند ساعت بعد باسکرویل با صد داوطلبی که گرد آورده بود دیدار کرد و رهبری آنان را به سوی جومه شهر به عهده گرفت. هرچند دقیقه یک بار چند تن از داوطلبان اعصاب خود را از دست می‌دادند و می‌گریختند.

باسکرویل با عزم راسخ به پیشروی ادامه می‌داد و پس از آنکه از

حصار شهر گذشت به سرعت خود افزود. گلوله یک تک‌تیرانداز از بیخ گوشش گذشت و او در مقابل شلیک کرد و سپس منتظر ماند تا مطمئن شود تک‌تیرانداز عقب‌نشینی کرده است. این کار اشتباهی مهلک بود. هنگامی که باسکرویل از جابرخواست تا به سوی شاگردانش دست تکان دهد، تک‌تیرانداز دوباره پدیدار شد و دو گلوله شلیک کرد. یک گلوله قلبش را سوراخ کرد و او را کشت.

فردای آن روز آنی ویلسون یک نامه شانزده صفحه‌ای اندوهناک برای والدین باسکرویل نوشت: «پسر بچه‌ها به سوی دروازه دویند تا او را به درون شهر ببرند. ما او را به اتاق خوابمان بردیم و بر روی تخت خودمان خوابانیدیم. من و خانم والمن بدن نازنین او را که در سیل خون پوشیده بود شستشو دادیم. کت و شلوار سیاهش را بر تن او کردیم و هنگامی که این کارهای غم‌انگیز پایان یافت، او زیبا و نجیب به نظر می‌رسید. دهان بسته‌اش بال‌های فشرده، از تصمیم و اراده او حکایت می‌کرد. در همه جای چهره‌اش نشانه‌های آرامش دیده می‌شد. من به جای مادر بوسه‌ای بر پیشانی‌اش نهادم. یک گل میخک در مادگی نیم‌تنه و یک حلقه گل زیر پای جنازه‌اش گذاشتم. کودکان ما یک صلیب و تاج از شکوفه‌های زیبای بادام ساختند. فرماندار تبریزی درنگ حضور یافت و اندوه عمیق خود را ابراز کرد و گفت: «او نام خود را در قلب‌های ما و در تاریخ کشورمان ثبت کرد.»

هزاران نفر در سکوت به تابوت باسکرویل که با شانزده حلقه گل پوشیده شده و از خیابان‌های تبریز به سوی کلیسای پرسبتری حمل می‌شد، چشم دوخته بودند. سید حسن تقی‌زاده، یکی از رهبران مجلس بمباران شده‌ای که باسکرویل به خاطر آن شهید شده بود، از

جمله ستایشگران وی بود که صادقانه اظهار داشت: «امریکای جوان در وجود باسکرویل جوان، این قربانی را به مشروطه جوان ایران تقدیم کرده است.»

پنج روز پس از مرگ باسکرویل، تبریز سقوط کرد. سربازان سلطنت طلب و متحدان روس آنان به درون شهر ریختند و هر رزمنده جنبش مقاومت را که یافتند خلع سلاح کردند. لیکن این پیروزی کوتاه مدت بود. به مجرد اینکه شهروندان به وضع عادی برگشتند مبارزه در راه حکومت دموکراتیک را از سر گرفتند. دیگران نیز در سراسر ایران از آنان تقلید کردند. مبارزه طلبی آنان تبدیل به جنبش ملی گردید و حکومت ضدانقلابی محمدعلی شاه سقوط کرد. پادشاه مستبد در ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹، درست سه ماه پس از شهادت باسکرویل از سلطنت استعفا داد، مجلس شورای ملی بازگشایی و دولت فانونی دوباره برقرار شد و ایران راه خود را به سوی دموکراسی از سر گرفت.

امروزه هوارد باسکرویل شخصیتی مورد احترام در ایران است. چندین مدرسه و خیابان به نام او نامگذاری شده است. پیکره نیم تنه برنزی او در تالار خانه مشروطیت در تبریز جلوه گری می کند. لوحه ای که زیر آن نصب شده است می گوید: «هوارد سی. باسکرویل مین پرست و سازنده تاریخ.»

باسکرویل بیش از یک قهرمان ایرانی است. او مظهر ارزش هایی بود که ایرانیان و امریکاییان را پیوند می داد. مدت ها پیش از آنکه بسیاری از کشورهای خاورمیانه قدم به عرصه وجود بگذارند انقلاب مشروطیت ایران افکار جدید را به ایران آورد و از آن ملتی ساخت که بیش از هر یک از همسایگان خود در پرآشوب ترین منطقه جهان با ایالات متحد وجه

مشترک دارد.

تنها یک کشور دیگر در منطقه وجود دارد که در طول تاریخ طولانی‌اش با ایران در جستجوی دموکراسی شریک است: ترکیه. ایرانیان در نخستین دهه قرن بیستم بر ضد پادشاه نوکرمآب خود قیام و او را از سلطنت خلع کردند. ترک‌ها نیز همین کار را کردند.

انتشار عقاید مساوات‌طلبی در میان ترک‌ها، به اوایل قرن نوزدهم برمی‌گردد. در ۱۸۳۹ عبدالعزیز سلطان روشنفکر عثمانی یک رشته اصلاحات را اعلام کرد که به تنظیمات شهرت یافته است و شامل اعطای حقوق مدنی بود که کلیه شهروندان بدون توجه به مذهب و گروه قومی حق بهره‌برداری از آن را داشتند. دوران اصلاحات با اعلان قانون اساسی در سال ۱۸۷۶ و انتخابات پارلمانی بلافاصله پس از آن به اوج خود رسید. لیکن پس از یک سال سلطان جدید، عبدالحمید، قانون اساسی را به حال تعلیق درآورد، پارلمان را تعطیل کرد و در سه دهه بعدی با تصویب‌نامه و فرمان حکومت کرد و به سرکوب ناراضیان و رهبری ارتشی از جاسوسان و ایجاد وحشی فلج‌کننده در جامعه پرداخت.

در پاریس و دیگر شهرهای اروپا، گروه‌هایی از ترک‌های روشنفکر شعله دموکراسی‌طلبی را روشن نگاه داشتند، کمیته‌هایی تأسیس کردند، روزنامه‌هایی انتشار دادند و تاریخ انقلاب‌های گذشته را مطالعه کردند. برخی از آنان در ۱۸۹۶ کوشیدند سلطان مستبد را سرنگون کنند. اگرچه آنان توفیق نیافتند ولی افکار تند آنان بسیاری از میهن‌پرستان جوان را شیفته خود کرد.

یکی از این میهن‌پرستان یک دانشجوی دانشکده افسری به نام

مصطفی کمال بود. کمال پس از آنکه در ۱۹۰۲ وارد مدرسه حریبه عثمانی شد شروع به خواندن کتاب‌های ممنوعه که قاچاقی از اروپا وارد ترکیه می‌شد، کرد. او و گروهی از افسران، حتی یک روزنامه مخفی منتشر ساختند. ولی به زودی کشف شدند و تنها با میانجیگری مدیر مدرسه که خودش از رژیم استبدادی ناراضی بود، از مجازات گریختند.

کمال پس از آنکه فارغ التحصیل شد، یک بار دیگر به زودی دچار گرفتاری شد. یک جاسوس خبرچین نام او را به عنوان عضو شبکه‌ای غیرقانونی که کتاب‌های ولتر و فولستوی و روسو را می‌خواندند، گزارش داد.^۱ او چند هفته را در زندان نظامی سپری کرد و سرانجام یک قاضی هم‌فکر جرم او را به بی‌فکری جوانی نسبت داد. کمال از زندان آزاد شد ولی محل خدمت او را در شهر دومافته دمشق تعیین کردند.

کمال تا این لحظه تنها شهرهای پرجوش و خروش و بی‌تعصب را دیده بود. او در شهر چند ملیتی سالونیک زاده و بزرگ شده بود - که امروزه تسالونیک نامیده می‌شود و دومین شهر یونان است - و پیرامون او را ترک‌ها، یونانیان، یهودیان و تبعیدشدگان سراسر اروپا و حتی دورتر فراگرفته بودند. در زمانی که دانشجوی دانشکده افسری بود در استانبول زندگی کرده بود که یکی از جالب‌ترین و متنوع‌ترین پایتخت‌های جهان به شمار می‌رفت. در راه عزیمت به دمشق مدتی در بیروت که «پاریس خاورمیانه» نامیده می‌شد، توقف کرد. دمشق در تضاد کامل با فضای بیروت و شهری خواب‌آلود در قلب سرزمین‌های عربی کهن بود. بسیاری

1. Deane Fons Heller, *Atatürk: Hero of Modern Turkey* (New York: Julian Messner, 1972), P. 39.

از مردم همانند نیاکان خود در هزار سال پیش زندگی می‌کردند. بی‌سواد، گرفتار تار عنکبوت تعصب، بدون تماس با دنیای خارج و عمدتاً بی‌خبر از آنچه در جهان روی می‌داد. دمشق مصطفی‌کمال بیست و چهار ساله را متغیر ساخت و بعدها نوشت که در آن شهر «همه چیز را بد و ناگوار یافته است».^۱

یکی از زندگینامه‌نویسان او می‌نویسد: «کمال برای نخستین بار با شهری آشنا شد که هنوز در تاریکی قرون وسطایی می‌زیست. دمشق شهر مردگان بود. کوچه‌های تنگ و تاریکی که او شب‌ها در آن‌ها قدم می‌زد، خلوت و ساکت بود. هیچ صدایی از پس دیوارهای بلند خانه‌ها به گوش نمی‌رسید. یک شب با شگفتی صدای موسیقی‌ای را شنید که از قهوه‌خانه‌ای پخش می‌شد. نگاهی به درون قهوه‌خانه افکند و آن را لبریز از کارگران ایتالیایی یافت که در خط‌آهن حافظ کار می‌کردند. آنان ماندولین می‌نواختند و همراه با همسران و دخترانشان می‌خواندند و می‌رقصیدند. کمال که لباس نظامی بر تن داشت نمی‌بایست وارد قهوه‌خانه شود ولی در اثر وسوسه به خانه‌اش رفت، لباس نظامی را عوض کرد و برگشت تا در شادمانی سبک غربی آنان شرکت کند... کمال در دمشق خود را در زندان احساس می‌کرد. منتظر بود میله‌های این زندان را بشکند و به این جامعه در حال سكرات زندگی ببخشد. بدیهی است که درمان این درد فعالیت سیاسی بود».^۲

1. Vamik D. Volkan and Norman Itzkowitz, *The Immortal Atatürk: A Psychobiography* (Chicago: University of Chicago Press, 1984), P. 53.

2. Lord Kinross, *Atatürk: The Rebirth of a Nation* (New York: William Morrow, 1985), P. 23.

یک روز کمال درحالی که در کوچه پس کوچه‌های دمشق سرگردان بود وارد دکانی شد که کتاب‌هایی به زبان فرانسه می فروخت که در میان آن‌ها چندین رمان و مجموعه مقالات اجتماعی دیده می شد. کمال با شگفتی از دکاندار پرسید: «شما کیستید؟ کتابفروش یا فیلسوف؟»

معلوم شد دکاندار هر دوی آن‌هاست. او دو شب بعد کمال را به خانه‌اش دعوت کرد و کمال دو تن از افسران هم‌فکر خود را همراه خودش آورد. آنان ساعت‌ها با یکدیگر به بحث و گفتگو پرداختند. یکی از افسران همراه از دهانش پدید و گفت: «آرزو دارد برای انقلاب جان بسپارد». کمال عقیده‌ای دیگر داشت و به سادگی گفت: «هدف ما مردن نیست، بلکه پیروزی انقلاب و تبدیل افکارمان به واقعیت‌هاست.»^۱

در پاییز ۱۹۰۵ کمال و گروه کوچکی از رفقایش انجمنی مخفی به نام وطن تشکیل دادند که هدف آن براندازی استبداد و استقرار آزادی در ترکیه بود. در چند ماه بعدی، درحالی که کمال به صورت ظاهر مشغول مسافرت و انجام وظایف نظامی بود، شعبه‌های وطن را در پادگان‌های نظامی حیف، بیروت و بیت المقدس تأسیس کرد. هریک از داوطلبان عهد می‌کرد تا پای مرگ برای دستیابی به هدف‌های انقلاب مبارزه خواهد کرد و سپس برای نشان دادن تعهد خود یک تیپانچه را می‌بوسید.

چندی بعد کمال در نقل و انتقال جدید افسران به شهر زادگاهش سالونیک منتقل شد. شهری که همواره سنت توطئه‌گری داشت. نزدیک به دو هزار سال پیش، پل قدیس، حواری حضرت عیسی مسیح، هسته‌های مخفی مسیحی را در سالونیک تأسیس کرده بود. سالونیک از

1. Ibid. PP 23 - 24

آن زمان پذیرای هرگونه توطئه‌گران، خیال‌با فان و شورشیان شده بود. انجمن انقلابی کمال و چند گروه دیگر در ائتلافی به نام کمیته اتحاد و ترقی با یکدیگر ادغام شدند که در خارج به نام ترک‌های جوان شناخته می‌شد.^۱ رهبران کمیته اتحاد و ترقی بنابر سنت سالونیک‌ی اعضای جدید را طی مراسمی شامل چشم بستن، شمشیر بر دو شانه نهادن و سوگند خوردن می‌پذیرفتند. آنان حتی یک مدال طراحی کردند که تصویر یک کتاب بر آن نقش بسته بود که نماد قانون اساسی کوتاه‌مدت ۱۸۷۶ به شمار می‌رفت، با یک لاله ماه که حامل شعار آزادی، برادری، برابری و عدالت بود.

امپراتوری محتضر عثمانی با آتش انقلاب شعله‌ور شده بود. اهالی چند شهرگاهی به بهانه‌هایی مانند کمبود نان به خیابان‌ها می‌ریختند، ولی همیشه منظور اصلی آنان دولتی کمتر دور از دسترس و بیشتر پاسخگو بود. در بهار ۱۹۰۸ در نتیجه از دست دادن پی‌درپی سه ایالت کلیدی - بلغارستان، بوسنی، هرزه‌گوین و کُرت - در فاصله چند هفته، خشم مردم به اوج خود رسید. در تابستان همان سال، در سالونیک چند صد سرباز بر ضد مقامات عثمانی دست به شورش زدند. انبارهای اسلحه را غارت کردند و به بلندی‌های اطراف شهر گریختند. سلطان عبدالحمید به فرمانده محلی دستور داد شورش را سرکوب کند، ولی فرمانده به قتل رسید. آن‌گاه سلطان سربازانی را از مناطق مرکزی ترکیه به سالونیک فرستاد. آنان نه تنها موفق به شکست دادن شورشیان نشدند،

1. Caroline Finkel, *Osman's Dream: The History of the Ottoman Empire* (New York: Basic Books, 2007), P. 510.

بلکه در راه‌پیمایی آنان به سوی استانبول شرکت نمودند. رهبران ترک‌های جوان توانستند با مهارت اعتراضات خود را در یک تقاضای واحد متمرکز سازند: سلطان باید پارلمان را که سی سال پیش تعطیل کرده بود بگشاید. گروهی از آنان اتمام حجت تهدیدآمیزی برای سلطان فرستادند که هشدار می‌داد در صورتی که موافقت نکند «خون ریخته خواهد شد و خاندان سلطنت به خطر خواهد افتاد.»^۱ ترک‌ها همانند برادرانشان در آن سوی مرز در ایران، از حکومت مطلقه خسته و از افکار آزادی‌خواهی، حکومت مردم‌سالار و حقوق بشر اروپاییان تحذیر شده بودند. سلطان عبدالحمید ناچار بود با این واقعیت که افکار مزبور بسیاری از افسران ارتش را تحت تأثیر قرار داده است روبه‌رو شود. او به جای اینکه تاج و تخت خود را به خطر اندازد، موافقت کرد فرمان انتخابات برای پارلمان جدید را صادر کند. این کار به معنی فروپاشی حکومت مطلقه بود. استانبول از شادی منفجر شد.

بنابر یک روایت: «روحانیون مسلمان، کنش‌های مسیحی و خاخام‌های یهودی بازو در بازو با خوشحالی رژه رفتند. ندای الله اکبر از فراز مناره‌ها با صدای زنگ کلیساها که سپیده دم حکومت ترک‌های جوان را اعلام می‌کردند مخلوط شده بود.»^۲

زندگی ترک‌ها یک شبه تغییر یافته بود.^۳ روزنامه‌ها از تسلیم مقالاتشان به سانسور دولتی خودداری ورزیدند. کتاب‌های ممنوعه در پیشخوان

1. Ibid. P. 511.

2. Volkan and Itzkowitz, *Immortal Atatürk*, P. 60.

3. Finkel, *Osman's Dream*, P. 514.

کتابفروشی‌ها پدیدار شد و افکار آزادی‌خواهانه‌ای که از صفحات آن‌ها تراوش می‌کرد تبدیل به فریادهای اجتماعات سیاسی گردید. کارگرانی که مدت‌ها استثمار شده بودند دست به اعتصاب زدند. یک بانوی جوان طرفدار برابری حقوق زنان به نام خالده ادیب انجمن حقوق زنان را در استانبول و چند شهر دیگر تأسیس کرد. زنان مسلمان نه تنها بدون حجاب در خیابان‌ها به قدم زدن پرداختند، بلکه در گردهمایی‌های سیاسی نیز شرکت کردند و گروه‌های فشار تشکیل دادند. قدرت سلطان که قرن‌ها چون «ظل الله فی الارض» مورد احترام مردم قرار می‌گرفت، در حال فروپاشی بود.

بیش از یک نسل بود که مردم ترکیه اجازه رأی دادن نداشتند ولی برای شرکت در انتخابات ۱۹۰۸ بیرون ریختند. پارلمان جدید طی مراسم باشکوهی گشایش یافت. چند ماه بعد سربازان وفادار به رژیم دموکراسی که خود را «ارتش عمل» می‌نامیدند ضدانقلابیون سلطنت طلب را سرکوب کردند و این اقدام موجب شعله‌ور شدن جنبش اصلاحات در حال جوشش گردید.

در ۲۸ آوریل ۱۹۰۹، پارلمان جدید پس از یک سلسله سخنرانی‌های ملی‌گرایان به چهار نفر از اعضای خود - یک ارمنی، یک یهودی و دو مسلمان - مأموریتی تاریخی محول کرد.^۱ آنان با درشکه به کاخ ییلدیز رفتند و تقاضای ورود به اندرونی سلطان را کردند و به وی اعلام داشتند که «مردم تصمیم گرفته‌اند که او باید استعفا بدهد.» عبدالحمید به جز

1. Ibid., P. 517; Andrew Mango, *Atatürk: The Biography of the Founder of Modern Turkey* (London: John Murray, 1999), P. 88.

اطاعت چاره‌ای نداشت.

چند ساعت بعد، سلطان عبدالحمید که گمان می‌کرد به سادگی به کاخ کوچک‌تر و باشکوه‌تر چراغان انتقال خواهد یافت، متوجه اشتباه خود گردید. کاخ مزبور سال‌ها زندان طلایی اعضای نامطلوب خاندان سلطنت بود ولی آن شب افسران ارتش به او گفتند باید استانبول را بی درنگ ترک کنید و به تبعید بروید. عبدالحمید همراه با دو تن از پسران و مشتی از همسران غیر عقدی‌اش سوار کالسکه‌ای شد که او را به ایستگاه راه‌آهن می‌برد تا به تبعیدگاهش سالونیک ببرد. او سی و سه سال در مسند قدرت قرار داشت و در طول این مدت امپراتوری عثمانی در چند جنگ شکست خورده، دموکراسی را سرکوب کرده و مشهور به «مرد بیمار اروپا» شده بود. جانشین او سلطان رشاد برادر آسان‌گیرش بود و از آن پس سلطان عثمانی هیچ‌گاه بیش از یک مقام تشریفاتی نبود.

انقلاب ۱۹۰۸ ترک‌های جوان و خلع سلطان عبدالحمید پس از یک سال، موجب یک رشته اصلاحات گردید که به آنچه تاکنون مردم ترکیه دیده بودند مشابهت نداشت. احزاب سیاسی سر بلند کردند، روزنامه‌ها و مجلات جدید منتشر شدند. اموال خاندان سلطنت مصادره شد، قوانینی که تجارت را محدود می‌کرد لغو شد، در بسیاری از شهرها بانک‌هایی گشایش یافت، جاده‌ها و پل‌هایی ساخته شد، بودجه آموزش و پرورش شش بار افزایش یافت و دختران تشویق به حضور در مدارس شدند. در قانون اساسی بازنگری به عمل آمد تا قدرت بیشتری به پارلمان داده شود. نظر به اینکه ترک‌های جوان بیش از هر چیز نگران حفظ اقتدار دولت بودند، در برقراری دموکراسی احتیاط به خرج دادند و در محدود ساختن آزادی‌های عمومی تردید نکردند. با این همه،

انقلاب‌شان عمیق و ریشه‌دار بود. شاید بزرگ‌ترین دستاورد ترک‌های جوان، الهام بخشیدن به نسلی از میهن‌دوستان آرمانگرا بود که در سال‌های آینده نظم به کلی متفاوت جدیدی برقرار کنند. این رویدادهای پرآشوب محصول تاریخ ترکیه بود و مستقیماً به انقلاب در ایران همسایه ارتباطی نداشت. اما تصادفی نبود که هر دو ملت در یک زمان در انقلاب‌های دموکراتیک خود پیروز شدند. در همان روزی که هوار باسکرویل در تبریز به قتل رسید، سربازان ترک «ارتش عمل» مشغول جنگ با نیروی سلطان در استانبول بودند. باورکردنی نیست که ترک‌ها و ایرانیان در ظرف دو ماه خود را از شر پادشاهان فاسد خلاص کردند. راه آنان به سوی آزادی، یکباره و به شیوه‌ای درخشان روشن شده بود.

از هنگامی که ایران و ترکیه به دموکراسی روی کردند، یک قرن سپری شده است. قری که شاهد پیشرفت‌های بایدار بود. ایرانیان و ترک‌ها پیروزی‌های کوتاه‌مدت به دست آورده و در عین حال شکست‌های خونینی را تحمل کرده بودند. هر دو ملت از تلاش‌های طولانی خود مفهوم دموکراسی و حکومت ملی را دریافته و در انتظار استقرار آن به سر می‌بردند.

مرور تاریخ ترکیه جدید و ایران این فکر را القا می‌کند که دموکراسی می‌تواند در ظرف چند نسل و در هر جایی ریشه بدواند. دموکراسی نمی‌تواند به سادگی با اعلان مشروطیت و قانون اساسی و برگزاری انتخابات جان بگیرد. فقط چندین سال تجربه می‌تواند آن را تحقق بخشد. در خاورمیانه مسلمان، تنها دو کشور چنین تجربه‌ای دارند:

ترکیه و ایران.

اکنون ترکیه تبدیل به دموکرات‌ترین کشور مسلمان شده است. شاهدی زنده که اسلام و دموکراسی می‌توانند در کنار یکدیگر پیشرفت کنند. ترکیه از چند دهه پیش عضو پیمان آتلانتیک و متحد ایالات متحد امریکا است و اکنون بلندپروازانه‌ترین برنامه تاریخ خود را آغاز کرده است و آن جستجوی قدرت در حل اختلافات منطقه‌ای از طریق گفت و شنود و سازش است. این برنامه با رویکرد جدید و روحیه همکاری بیشتر ایالات متحد نسبت به سیاست جهانی تطبیق می‌کند.

تنها در یک کشور دیگر مسلمان خاورمیانه، قلب دموکراسی با شدت ترکیه می‌تپد. این همان کشوری است که احتمال می‌رود روزی به رقابت و حتی پیشی گرفتن از ترکیه در استقرار آزادی‌های اساسی بپردازد. کشوری که بیش از یکصد سال در جستجوی دموکراسی بوده است. کشوری که در ۱۹۰۶ انقلاب مشروطیت را انجام داده، در سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۳ در دوران زمامداری دکتر محمد مصدق با مفهوم دموکراسی آشنا شده و در ۱۹۷۹ با شعار استقلال و آزادی در انقلاب پیروز شده است.

هرچند ایران و ترکیه بیش از چهار قرن دشمن یکدیگر بوده‌اند، اما منافع حیاتی مشترک دارند. هر دو خواستار عراق باثبات، افغانستان باثبات و پاکستان باثبات هستند. هر دو از جنبش‌های تندرو مانند القاعده و طالبان نفرت دارند. هر دو مایل اند نفوذ روسیه را در خاورمیانه محدود سازند. ایران نیاز به سرمایه‌گذاری گسترده در صنعت نفت خود دارد و شرکت‌های امریکایی در این زمینه در وضع مناسبی برای تدارک آن قرار دارند. به دلایل فرهنگی و سیاسی، دستیابی به توافق با ایران کار آسانی

نیست. ولی از آنجایی که فرهنگ سیاسی دو کشور و منافع راهبردی آنان کاملاً یکسان است، منطق حکم می‌کند با یکدیگر کنار بیایند.

مشارکتی که ترکیه و ایران و آمریکا را متحد سازد، به دو دلیل مفهوم واقعی دارد: منافع راهبردی و سهمیم بودن ملت‌هایشان در ارزش‌ها. عملی ساختن چنین اتحادی مترادف با ابعاد «مثلث قدرت» مطلوب در قرن بیست و یکم خواهد بود. مثلث قدرت سابق - که در واقع در رابطه دوجانبه آمریکا با رژیم صهیونیستی و آمریکا با عربستان سعودی بود - در دوران جنگ سرد به منافع واشینگتن خدمت می‌کرد. لیکن موفق نشد خاورمیانه‌ای با ثبات ایجاد کند. برعکس، منطقه در اثر خشونت، نفرت، ترور و جنگ پاره‌پاره شد. اکنون ایالات متحد باید به دلایل سیاسی و راهبردی سیاست جدیدی در منطقه در پیش بگیرد. معضل این کشور را می‌توان بدین سان خلاصه کرد: آمریکا خواستار ثبات در خاورمیانه است ولی سیاست‌های آن نتیجه معکوس داشته است. بنابراین چه سیاست‌های جدیدی را می‌تواند جایگزین آنچه ناموفق بوده است بنماید؟

پاسخ این پرسش این است: اولاً برقراری اتحاد نزدیک‌تر با ترکیه در امروز و با ایران در آینده. ثانیاً بازنگری در روابط با اسرائیل و عربستان سعودی که به منافع درازمدت ایالات متحد خدمت خواهد کرد. هرچند ممکن است اعتراض کشورهای مزبور را برانگیزد. اسرائیل هم به دلایل تاریخی و هم به این دلیل که هیچ صلح منطقه‌ای بدون مشارکت یک اسرائیل امن وجود نخواهد داشت، انتظار رفتاری خاص از سوی ایالات متحد را دارد. هرچند آمریکا در مواردی با اسرائیل به شیوه‌ای رفتار کرده که امنیت آن کشور را تضعیف و پیوند میان دو کشور را سست کرده است.

در نتیجه ایالات متحد موفق نشده سیاست‌هایی را دنبال کند که ثبات درازمدت اسرائیل را تضمین کند و به جای آن با پیچ و خم‌های خود از روی لاعلاجی از بحرانی به بحران دیگر گذر کرده و گروگان‌جارو جنجال‌های سیاست داخلی اسرائیل بوده است. امریکا باید در سیاست خود نسبت به اسرائیل تجدیدنظر کند و سیاست کنونی خود را ترک نماید.

خوب یا بد اختلاف درازمدت اسرائیل با فلسطینیان تبدیل به مسئله‌ای جهانی شده است. این اختلاف خاورمیانه را معمولاً دچار بی‌ثباتی کرده، حل بحران‌های فوری را با بن‌بست روبه‌رو کرده و تهدیدهای هولناک به غرب را افزایش داده است. با این همه آشکار شده است که در صورتی که دستیابی به صلح به دو حریف در حال جنگ واگذار شود، صلحی وجود نخواهد داشت. حل این اختلاف نمی‌تواند از درون سرزمین فلسطین صورت بگیرد، چون به اسرائیلی‌ها و نه جامعه فلسطینیان، منابع فرهنگی، سیاسی، روانی و سازمانی برای سازش‌هایی که مقدمه صلح است دارا نیستند. پارادایم جنگ و منازعه عمیقاً در مغزهای بسیاری از آنان جای گرفته است.

اجازه دادن به یک دوست که به سوی نابودی خودش کام بردارد شرط دوستی نیست. این عادت است که ایالات متحد باید از آن دست بردارد و در برابر افراط‌گری‌های اسرائیل ساکت ننشیند.

عربستان سعودی ایالات متحد را با چالشی کاملاً از نوع دیگر روبه‌رو می‌کند. تصمیم واشینگتن در مغالزه با این سلطنت دینی از جمله شگفت‌آورترین رویدادهای قرن بیستم است. خانواده‌ای که از زمان تأسیس این پادشاهی در ۱۹۳۲ بر این کشور فرمانروایی می‌کند به دو

متحد متکی است: ایالات متحد آمریکا و روحانیون وهابی. به آمریکا یک منبع دائمی نفت عرضه می‌کند و به پیمانکاران صنایع دفاعی یک بازار ثروتمند فروش جنگ افزار... وهابیان بنیادگرا چیزی کاملاً متفاوت به دست می‌آورند: نظام دینی خفقان‌آور در درون کشور و پشتیبانی از شبکه جهانی مساجد و مدارس مذهبی که در آن‌ها پسران سردرگم مسلمان قرائت قرآن و نفرت از آمریکا را می‌آموزند. چنین سیاست متضادی لزوماً به انفجار منتهی می‌شود. انفجار در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ روی داد. پانزده نفر از ۱۹ تروریستی که آن روز هواپیماربایی کردند و همچنین رهبر تروریست‌ها که آنان را به کام مرگ فرستاد، همگی شهروند عربستان سعودی بودند.

اتحاد واشینگتن و عربستان سعودی در دوران جنگ سرد منطقی به نظر می‌رسید. سعودی‌ها هم سرسختانه ضدکمونیست و هم بی‌اندازه ثروتمند بودند. از آنگولا تا نیکاراگوئه و افغانستان، در هر جایی که ایالات متحد برای نبرد با مارکسیسم به پول نیاز داشت، سعودی‌ها بی‌دریغ می‌پرداختند. پیام آنان به ایالات متحد مقاومت‌ناپذیر بود: ما مقدار معتناهی پول داریم و شما می‌توانید هر اندازه از این پول را بخواهید دریافت کنید. تنها تقاضایی که داریم این است که به آنچه در درون کشورمان می‌گذرد، کاری نداشته باشید.

پایان جنگ سرد لزوماً به فاصله گرفتن آرام ایالات متحد از عربستان سعودی منجر گردید. حملات ۱۱ سپتامبر یک تکان دیگر و البته شدیدتر به روابط دو کشور وارد کرد. برای امریکاییان دشوار شده بود که همچنان به نادیده گرفتن نقش عربستان سعودی در تشویق عملیات تروریستی در جهان ادامه دهند.

عربستان سعودی و آمریکا در چند مورد در رویکرد به سیاست جهان شریک اند: هر دو نسبت به دنیای خارج بدگمان اند: هر دو درباره پیشرفت قدرت خودشان دیدگاه‌های مبالغه‌آمیز دارند و هیچ‌کدام در اجرای دیپلوماسی نرم شهرت نیافته‌اند. از لحاظ ارزش‌ها تقریباً هیچ چیزی آمریکا را به این کشور بیابانی متعهد نمی‌سازد که قرار ملاقات بین زن و مرد غیرقانونی است، زنان حق رانندگی ندارند و خانواده سلطنتی با فرمان و تصویب‌نامه حکومت می‌کند. ایالات متحد و عربستان سعودی متحد مصلحتی و شرکای ازدواجی غاری از عشق بوده‌اند. آنان در قرن بیست و یکم به همکاری ادامه خواهند داد ولی هریک با فاصله گرفتن از دیگری کامیاب خواهند شد.

پیوندهایی که ایالات متحد را به اسرائیل و عربستان سعودی مربوط می‌سازد، با یک گردش قلم تغییر نخواهد کرد - مثلث قدرت جدید - شامل آمریکا، ترکیه و ایران - نیز یک‌شبه سر بلند نخواهد کرد. این اتحاد مستلزم تغییرات بنیادین در سیاست خارجی ایران و تا حدودی در ترکیه و ایالات متحد امریکا است، چون جهان امروزی تنها در نتیجه بینش راهبردی تغییر می‌یابد. ابتدا باید دیدگاهی مشترک و مقصدی روشن پیدا کرد. همین‌که مقصد معلوم شد، همه شرکا می‌توانند در یافتن راهی برای رسیدن به آن مقصد تلاش کنند و یافته‌های خود را با دیگران در میان بگذارند.

در هیچ کجای دنیا بیش از خاورمیانه، یک استراتژی فراگیر به طرز چشمگیری غایب و به شدت ضروری نیست. قدرت‌های بیگانه به ویژه ایالات متحد، سال‌های متمادی در بیابان‌های بی‌پایان و دشت‌های بیکران و میدان‌های نفتی منطقه با سیاست‌هایی که محکوم به شکست

بوده سرگردان بوده‌اند. در طول این مدت خطراتی که در خاورمیانه سربلند می‌کرد، روزبه‌روز فوری‌تر و وحشتناک‌تر می‌شد. متعهد ماندن به سیاست‌های محکوم به شکست نه‌تنها عاقلانه نیست بلکه عمیقاً خطرناک است.

آلبرت اینشتین نابخردانه بودن تکرار پی‌درپی یک چیز و انتظار نتیجه متفاوت داشتن آن را به خوبی تشریح کرده است. این همان کاری است که ایالات متحد در خاورمیانه کرده است و هنوز می‌کند. بدیل این سیاست چیست؟ کتابی که در دست دارید بدیل آن را پیشنهاد می‌کند. صفحات بعدی کتاب گذشته‌ها را توضیح می‌دهد و سپس راهی را برای بازنگری سیاست آمریکا در بی‌ثبات‌ترین منطقه جهان ارائه می‌دهد. ابتدا به شرح تواریخ معاصر ترکیه و ایران می‌پردازد و نشان می‌دهد دو کشور چه مدتی و با چه شور و حرارتی به سوی دموکراسی گام برداشته‌اند. سپس نوبت به تشریح دو مورد از دیرپاترین پیوندها در خاورمیانه می‌رسد که یکی عربستان سعودی را به آمریکا مربوط می‌سازد و دیگری اسرائیل را به ایالات متحد پیوند می‌دهد. تمام این فرضیه‌ها به یک نتیجه منطقی منتهی می‌شود که احتمال دارد یکی از این کشورها را دچار شگفتی سازد، چون ایالات متحد را به ماورای گزینه‌های تنگ‌نظرانه سیاسی کنونی سوق می‌دهد که غالباً با شکست روبه‌رو شده است. در انتخاب این گزینه، منطق تاریخی لازم است تا بتواند در آینده مورد قبول همگان قرار گیرد.